

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بحثی را که مرحوم نائینی مطرح فرمودند این بود که اگر دوران امر بشود بین اینکه واجب مشروط باشد یا نه و اصطلاحا به این معنا که اگر در کلام قیدی بود این قید آیا به هیئت که مفاد حکم است، مفادش حکم است بر می‌گردد یا به ماده بر می‌گردد؟ در جمله شرطیه گفتند به هیئت بر می‌گردد. اما اگر حالا دوران امر شد و غیر از آنهایی که خارج کردند ایشان در این جهت به اصطلاح اشکال کردند که غیر از آن موردی که شواهد داریم آیا قید به هیئت بر می‌گردد یا به ماده بر می‌گردد؟

عرض کردیم ما یک مقدار مطالب ایشان را خواندیم چون واقعا اطلاع بر این گفته‌ها برای اینکه انسان بتواند نتیجه‌ی جدیدی بگیرد، صحبت جدیدی بگیرد ضروری است. یعنی اگر می‌خواهد انسان به قول امروزی‌ها یک راه جدیدی را پیدا کند باید احاطه‌ی به راه قدیم باشد یعنی راه قدیم را کاملا مسلط باشد، چه راهی رفتند و اشکالات آن راه در کجاست تا بتواند تصمیم جدیدی بگیرد، تصمیم جدید بدون اطلاع بر قدیم نمی‌شود.

ایشان یک مقدمه‌ای چیدند که اگر قید به هیئت برگردد لازم می‌آید هم هیئت مقید بشود هم ماده و اما اگر به ماده برگردد فقط ماده مقید می‌شود و قلت تقييد یعنی کثرت تقييد خلاف ظاهر است. این خلاصه اش است. و گفتند چون این نمی‌شود پس اطلاق در این ناحیه یعنی تقييد ممتنع می‌شود. البته اطلاق ممتنع نمی‌شود تقييد ممتنع می‌شود. خیلی خوب، فرمودند اطلاق. من عین عبارت را خواندم که پس تقييد به اصطلاح اطلاق ماده هم مشکل پیدا می‌کند. آها، تقييد هیئت مشکل پیدا می‌کند، امتناع پیدا می‌کند. ببخشید، اطلاق تعبیر ایشان.

اگر اطلاق مشکل پیدا کرد تقييد هم نمی‌شود چون نسبتشان عدم و ملکه است. عرض کردیم بحث تقابل عدم و ملکه که مطرح کردند این کاملا درست نیست. اینکه حالا بعدها آمدند تضاد گفتند ثبوت و اثبات آن مطالب هم به ذهن می‌آید که درست نباشد. بحث اطلاق و تقييد یک مسئله ظهور عرفی و ظهور قانونی است. اصلا این بحث‌ها درش ندارد، تقابل عدم و ملکه ندارد.

البته در ظهور قانونی اینطور است، اگر تقييد درست نباشد و حالا شرعا درست نباشد یا عقلا درست نباشد، عاداتا اطلاق درست نیست، این هست. لذا گفتیم به منزله‌ی عدم و ملکه اگر می‌فرمودند درست بود، اشکال ندارد، به منزله عدم و ملکه، اما عدم و ملکه معنا ندارد و اشکالاتی که مرحوم آقای خوبی فرمودند این را قبول نکردند آن هم وارد نیست.

انصافش این است اصلا این بحث را نباید برد روی آن مفاهیمی که به حساب خودش برای حقایق وجودی است، اصلا ربطی به آنها ندارد. این راجع به این مطلب. و بعد هم بعد از اینکه فرمودند لازم است لذا ایشان می گوید این نمی شود؛ نه.

النتیجه المقصوده من التقييد من تقیید المادة حاصله عند تقیید الهيئة. نتیجه اش بله اما لان المقصود من تقیید الحج بالاستطاعة ليس الا وقوع الحج اگر ماده باشد، بعد التلبس بالاستطاعة. عرض کردیم کلمه‌ی استطاعت در اصطلاح اینها یعنی قدرت. به هر حال اگر حج هم یا وجوب حج مقید به استطاعت می شود یا خود حج، عمل حج.

كما ان المقصود من تقیید الصلاة بالطهارة هو وقوع الصلاة چون اینجا قید را به یعنی البته حتما فرضی بحث کردند ما در اصول بحث‌های فرضی زیاد داریم. صلی متطهرا را گفتند به ماده می خورد اما حج مستطیعا را گفتند ممکن است به هیئت بخورد ممکن است به ماده، خب مثل هم است، چه فرقی می کند؟ اگر آنجا به ماده خورد اینجا هم به ماده می خورد. ظاهرا فرضی فرض کردند، مثال یکی است، صل متطهرا با حج مستطیعا فرقی نمی کند. «حج مستطیعا» را گفتند دو احتمال دارد؛ مستطیعا به حج، هیئت بخورد یا به حج بخورد. در صل متطهرا گفتند به ماده می خورد که صلات باشد.

یکی از حضار: از بیرون جواب را می دانستند. از بیرون جواب را می دانستند. صلاة یک چنین خاصیتی دارد، حج یک چنین خاصیتی دارد.

آیت الله مددی: حج را اگر داشت که نمی گفت مرد است. حج را که مرد نگرفتند. صلاة را گفتند به ماده، حج مرد است. خب این از بیرون چه چیزی می دانستند؟ این هم مرد، آن هم مرد. من نمی فهمم. حالا خیلی خب، بسیار خب.

این عرض کردم ما مطالب ایشان را می خوانیم یک بحث هایی هست که کلی بحث است، آنها را آخر می گوئیم. یکی جزئیات است، آنها را در اثنای کلام می گوئیم، رسم ما این است.

كما ان المقصود عن تقیید نه، عن می آورند، من می آورند، من تقیید الصلاة بالطهارة وقوع الصلاة فی حال تلبس بالطهارة. و هذا المعنی حاصل بعد تقیید الهيئة این معنا می آید. لانه لو تاخر وجوب الحج عن الاستطاعة فالحج الواجب يقع بعد الاستطاعة لا محاله فالنتیجه المطلوبه من تقیید المادة حاصله قهرا عند تقیید الهيئة. خب چرا قهرا بگوئیم؟ بگوئیم لفظا دیگر، خب؟ چه دلیلی داریم قهرا بگوئیم؟ بگوئیم هر دو اطلاق دارد. و لکن هذا غیر تقیید المادة، خب همان تقیید ماده است. بحيث يكون رجوع القید الى الهيئة موجبا لتعدد لتعدد تقیید.

حالا موجب تعدد تقييد بشود چه مشکلی دارد؟ مشکلكش چیست؟ تصادفا اگر ما باشيم و فهم عرفی، غالبا قيد به هيئت می خورد. مثل جمله شرطيه که فرمودند، در جمله شرطی قبول کردند. غالبا اگر هيئتی باشد و ماده ای باشد، عاداتا تقييد به هيئت می خورد. آن وجوب، آن حکم تقييد می شود. ایشان گفتند حالا این مستحيل است، چه استحالی، چه امتناعی دارد؟ تصادفا حالا بشود تعدد. این تعدد و کثرت و قلت اينجور نیست که امتناع درست بکنيم، امتناعی درست نمی کند.

و يرجع الشك في المقام في قلة التقييد و کثرته. مشکل ندارد. حتی يقال ان الاصل اللفظی يقتضى قلة التقييد. این اصلی عرض کردم، جایی که این تصور بشود، در مثل مثالی که ایشان فرمودند این تصور نمی شود. چون مفروض ایشان این است که یک هيئت هست، یک ماده هست و یک قیدی هم آمده. متعارف این است، متعارف این است، چون هيئت حکم شرعی است، عاداتا اگر قيد می آید به آن می خورد که وظیفه شارع است دیگر، وظیفه شارع هيئت است، حکم است دیگر، وظیفه شارع حکم است. عاداتا اينطور است، به طور متعارف و به طور متوسط، قيود به هيئت بر می گردند، به حکم بر می گردند. حالا بشود کثرت تقييد، چه مشکلی دارد؟ امتناعی ندارد، مشکل ندارد. تصادفا به عکس این مطلبی که ایشان فرمودند هيچ امتناعی در بين نیست.

فظهر، خلاصه ای که می خواستند از این یک صفحه تقریبا بگیرند، دوران الامر بين تقييد المادة و تقييد الهيئة يكون من الدوران بين المتباينين لا الاقل و الاكثر. نه، متباين هم نیست، اكثر را اخذ می کنیم. چون عرف مساعد با این است. اقل و اكثر، این درست است اما این مجرد فرض و خیال است، واقعیت ندارد.

و بعد ذلك نقول و لذا ایشان می خواهد نتیجه بگیرد که اینجا دو تا هيئت، دو تا اطلاق داریم، این دو تا اطلاق با همدیگر هستند. حالا این را چون بعد می آیند من حالا فعلا عبارت ایشان را بخوانم. ان القيد تارة، حالا معلوم شد که اینجا از متباينين است، یعنی این دو تا معنای مختلف است، اقل و اكثر نیست که ما بگويم برگرديم و لذا در بحث واجب معلق ما عرض کرديم، این که صاحب فصول می گوید مثلا ظاهر جمله شرطيه واجب معلق است، این خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است. اگر گفت ان جاءك الضيف فاشتر الخبز ظاهرش این است که اشتراء به حساب قيد که مجيء ضيف باشد برای وجوب شراء است نه برای خود شراء خبز. امکان دارد، نمی خواهيم بگويم امکان دارد، نه اینکه امکان ندارد. امکان این که این بگويم ما وجوب الان باشد، واجب استقبالی باشد، مرحوم نائینی می گوید ممکن نیست. ما این هم حرف را قبول نکرديم، ممکن ممکن است، امر اعتباری است، ممکن است.

نکته‌ی اساسی کجاست؟ اگر خواستیم این کار بکنیم اثر می‌خواهد، امر اعتباری اثر می‌خواهد. اگر می‌خواهد اثر برایش بار کند بله، ممکن است وجوب را، می‌خواهد آثار برایش بار کنند. در امر اعتباری نگوید امکان و امتناع، این محل کلام نیست. شما می‌خواهید وجوب را فعلی بکنید واجب را استقبالی، چه اشکالی دارد؟ مشکل ندارد که. اعتبار است دیگر. اگر کردید این وجوب را فعلی و واجب استقبالی، از شما سوال می‌کنند، ظاهر کلام وجوب استقبالی است. ان جاءك الضيف اگر مهمان آمد نان بخر. ظاهرش اینطور است. اگر مهمان آمد آن وقت وجوب پیدا می‌شود. ظاهرش که این است که. خودش هم قبول کرده ایشان در جمله شرطیه ظاهرش این است.

اما اگر آمد جمله شرطیه را قرار داد برای اینکه آن قید برای ماده باشد، برای خریدن نان باشد، اما وجوب الان است. وجوب فعلی است، واجب استقبالی است. ایشان فرمودند ممتنع است. چه امتناعی دارد؟ یک اشتباهی شده در امور اعتباری. در امور اعتباری عرض کردم نکته‌ی اساسی نیست، شما هستش می‌کنید، این هست و نیست باید به لحاظ باشد و اثر باشد تا نباشد نمی‌شود. تا اثر نباشد نمی‌شود.

اگر یک آثاری برای وجوب درست کرد که وجوب را فعلی بکند بله، مطلب درست است، چه اشکال دارد؟ اشکالی در بین نیست. خب ایشان اثر را چه گرفتند؟ گفتند در باب استطاعت اینطوری است. شما مستطیع که شدید واجبتان حج است. عرض کردم، گفت آقای بجنوردی می‌فرمودند به اینکه از بجنورد ما هفت ماه طول میکشد تا برویم به حج. این الان مستطیع شده، حجش بعد از هفت ماه است. نتیجه‌ی وجوب را ایشان از این راه گرفتند. شما مقدمات را آماده کنید، اسم بنویسید، نمی‌دانم بلیط بگیریم، مقدمات کار، آن وقت ها که بلیط نبود، حالا اسب و اینها بود. اسب و زاد و راحله را آماده بکنید، راه را آماده بکنید، کاروانتان را آماده کنید راه بیفتید. از الان راه بیفتید. ایشان اینجور تصور کردند. این تصور شایعی بوده که در آن زمان بوده. عرض کردیم این تصور خودش باطل است، مشکل سر این است. حج واجب نیست، وجوبش مشروط است نه اینکه وجوبش فعلی است. آن وجوبی که الان فعلی است برای خروج برای حج است، نه برای خود حج. خود حج مطلق است، هر کسی در روز عرفه در آنجا بود حج بر او واجب است ولو متسکعا.

می‌گویند یک زنی هست که از عارفات است به اصطلاح چهارده سال طول کشید روی زمین از بغداد می‌چرخید روی زمین غلت می‌خورد تا به مکه برسد. می‌گویند، راست و دروغش با خدا. آن، اینجوری که است متسکع هم بدتر است دیگر این حج رفتن. به هر حال این مطلب به نظر ما اینطور است، وجوبش مشروط نیست. وجوب حج مطلق است مثل نماز. اصلا فارق بین حج و نماز این است، حج یک عبادتی است که سفر درش می‌خواهد. دو: سفر به طور متعارف حتی زمان ما با این تسهیلاتی که شده اینقدر مقدمات سفر را ثبت نام بکن و گرفتاری و برو هواپیما بلیط بگیر و بعد اینقدر گرفتاری دارد که از آن گرفتاری سابق کم نمی‌آورد.

این عبارت معروف بود السفر قطعه من صقر، صقر یعنی جهنم، یک قطعه‌ای از جهنم است. السفر قطعه من صقر. الان هم همینطور است، خب سفر واقعا گرفتاری دارد. فقط فارق بین حج و نماز این است، در نماز سفر نمی‌خواهد در حج سفر می‌خواهد. چون سفر می‌خواهد خدا فرمود هر کسی سفر برای او آسان شد، این استطاعت هم بیخود نوشتند. هر کسی سفر برای او آماده، سهل شد نه اینکه در سفر برود گدایی بکند، نه. توشه‌اش را داشته باشد، وسیله‌ی حرکت داشته باشد، خودش هم مزاجش سالم باشد. بالاخره یکی از نکاتی در آن زمان مطرح بود در سفر، سلامت شخص بود. الان هم همینطور است. هر شخصی را اجازه هواپیما نمی‌دهند. الان هم صحت را نگاه می‌کنند، فرقی نمی‌کند. یکی است. حالا یک کمی کم و زیاد می‌شود، نکته یکی است. واقعا سفر مشکلات خاص خودش را دارد. می‌رود سفر، خانه‌اش را اینجا می‌گذارد، زن و بچه‌اش اینجا می‌گذارد، خطرات، فرقی نمی‌کند. یک مجموعه‌ای از مشاغل، این طبیعی سفر است. آیه‌ی مبارکه می‌گوید اگر سفر برای شما آسان شد، ببینید، آسان شد، نه مقدور شد، این اشتباهی است که علمای ما مرتکب شدند، خیال می‌کنند استطاعت یعنی مقدور شدن. خب بابا دارد استطاعت سیلا، سبیل یعنی راه، راه یعنی سفر. بعد هم استطاعت گفت نه گفت مثلا در آیه‌ی تیمم دارد فلم تجدوا ماء، ببینید فلم تجدوا. اینجا دارد استطاعت. خب اینها فرق می‌کند با همدیگر. این آیات قرآنی که همینطوری که بلا نسبت کشکی مشککی نیست. این اگر سفر آسان و لذا در روایات ما تاکید شده که باید زاد و راحله داشته باشد. پیاده بلند شود راه بیفتد، نه این وجوب برایش ندارد. نه وجوب حج ندارد، وجوب رفتن به حج، رفتن، وجوب رفتن ندارد. زاد داشته باشد، گدایی نکند در راه. راحله داشته باشد، وسیله سفر داشته باشد. این سفر خودش یک صحت خاصی می‌خواهد، یک مزاج، سالم باشد. راه باز باشد، دزد نباشد. برگردد شغلش را از او نگیرند، رجوع الی الکفایه. برگشته زندگیش سر حالش باشد. اینها مطالبی است.

یعنی سفر از لحظه‌ی خروج شما از بغل زندگیتان، خوب دقت کنید، من چند دفعه عرض کردم اینها نمی‌خواستیم. در روایات ما لفظ وطن نداریم، استوطنه داریم، یک روایت، لفظ وطن نداریم. می‌گویند خروج از وطن، نه، همین که آقایان بعضی از ما، خروج از مقر زندگی، دقت کنید. خروج از مقر زندگی. حالا می‌خواهد محل تولدش باشد یا نه، ایشان در قم، مقر زندگیش قم است، اثاث و زندگیش و هر جا هم برود بر می‌گردد به قم. قم می‌شود مقر زندگی. از قم دربیاید تا به قم برگردد من المبدء الی الختم می‌شود سفر. سهولت سفر به این نیست که همان اولش راه بیفتد راحت باشد. باید تا آخرش هم حساب بکند. این مجموعه را حساب بکند، با احتساب این مجموعه اگر سهل و آسان بود برود برای حج. این خیلی مفهوم روشنی است تصادفا.

یکی از حضار: چه فرقی بین وطن و مقر؟

آیت الله مددی: آخر وطن می آید می گوید وطن یعنی چه؟ آنجای محل تولد انسان باشد. یک بحثی بود در بین، در عروه هم داریم این بحث را. این آقایانی که نجف می آیند سی سال می خواهد در نجف بماند. می گوید چون بنا دارد یک مثلاً سی سال بماند باز وطنش نمی شود. خب یعنی چه؟ سی سال در یک جا، در عروه دارد ثلاثین سנה.

لذا خیلی از علمای نجف، متدینین، هر، دلشان می خواست هر شب جمعه بروند کربلا، چون اگر می رفتند کربلا باید بر می گشتند قصد می کردند. حالا سی سال نجف بماند، باید قصر بکند؟ لذا هر در جمعه در میان می رفتند. یک جمعه می رفتند، یک جمعه نمی رفتند و وقتی هم برمیگشتند قصد ده روز می کردند. خب این عرفی نیست دیگر. بینی و بین الله عرفی نیست که کسی سی سال برود تو نجف بماند می گوید هنوز مسافر است، چون اینجا وطنش نیست، وطنش محل زندگی، مثلاً تولدش در رشت است مثلاً. این خب اگر مقرر زندگی گرفتیم خب نجف مقرر زندگی است، خب. کسی سی سال نه، پنج سال هم می خواهد نجف بماند زندگی آنجا است، خانه اش، زندگی، زنش، بچه اش، هر جا برود بر می گردد به نجف، این می شود مقرر زندگی. این فرق بین وطن و مقرر زندگی است. آقای خوبی تعبیر مقرر زندگی دارد، تعبیر درستی است.

چون عرض کردیم سفر یک عنوان اضافی است یعنی دور بودن انسان از مقرر زندگی، خوب دقت کنید. مرحوم آقای حکیم در همین مورد می گفت این از مصادیق بیوتهم معهم است. یک کسی گفت من از آقای حکیم پرسیدم شما می گوید نه این مثلاً هر جمعه می تواند برود کربلا. گفت این، حالا سی سال است نجف مانده می گوید هر جمعه می رود کربلا قصد، قصد ده روز بکند. خب این واقعا یک حرف عجیب، ایشان فرمود چون ما بیوتهم معهم داریم در روایات داریم، کسانی که خانه به دوش هستند، الان هم شاید بعضی ها باشند یک کیف میگیرند چند تا دلار درش می گذارند از این طرف به آن طرف می روند، یک جای ثابتی ندارند. خانه به دوش است، خب این طبعاً به اصطلاح هر جا که می رود نمازش تمام است. آیا کسی که سی سال در نجف، این خانه به دوش است مثلاً؟

یکی از حضار: وقتی برود زیارت می شود خانه به دوش؟

آیت الله مددی: چون می خواهد هفته ای یک بار برود زیارت، این خانه به دوش است؟ به این میان خانه به دوش است؟ بیوتهم معهم؟ چرا خانه به دوش؟

و لذا مرحوم صاحب عروه هم دارد، هم خانه به دوش دارد هم کثیرالسفر. لکن فرقی این است، خانه به دوش سفر ندارد چون مقرر ندارد. سفر یک امر اضافی است، مبدا می خواهد. دور شدن به لحاظ مبدا. اگر خانه به دوش بود سفر صدق نمی کند. روشن شد؟

اما کثیرالسفر، سفر صدق می کند، چون از خانه اش زیاد می آید بیرون می رود، می آید می رود. هفته ای یک بار مثلاً باید برود تهران، دو روز تهران بماند. این سفر صدق می کند. این حکمش برداشته شده، آن موضوعش برداشته شده. دو تا است. این در عروه هر دو را پهلوی هم آورده. لکن دقت بکنید، خودش هم می گوید، کسی که خانه به دوش است در حقیقت سفر صدق نمی کند. چرا؟ چون سفر یک عنوان اضافی است. یک مبدائی را حساب می کنند، از آن مبدا که دور شد می شود مسافر. البته اینکه سفر حقیقتش چیست، چون رسول الله رخصت از این عزیمة فرمودند، علمای، شما تعجب بکنید، بعضی از علمای اهل سنت فتوا دادند همین که از خانه اش درآمد آماده سفر بود همانجا نماز، ولو توی مسجد تو شهر بود نماز تمام بخواند، نماز قصر بخواند. این چرا؟ این چون در آن زمان رسم بود کسی که می خواست برود سفر لباس مخصوص می پوشید، اسبی که سوار میشد دمش را می بست چون در باد حرکت تند می رود این پایش مجروح میشه. یک چیزی رو اسب می انداخت، یک چیزی رو بدن خودش. این با این هیئت از خانه، می گفت با همین هیئت مسافر که آمد بیرون این مسافر است، حالا هنوز از شهر خارج نشده.

یکی از حضار: معذرت می خواهم، کسی که مسقط الراسش...

آیت الله مددی: بله آقا؟

یکی از حضار: معذرت می خواهم استاد، کسی که مسقط الراسش یک شهری باشد الان سی، چهل سال است مثلاً تو قم ساکن است

ولی قصد اعراض نکرده، آنجا چطور است؟

آیت الله مددی: نکنند، عرفا مانده. مقرّش اینجا است دیگر.

یکی از حضار: عرف چه جور است؟

آیت الله مددی: قصد اعراض یک مطلب دیگری است، اعراض نمی خواهد.

یکی از حضار: قصد اعراض نکرده ولی ممکن است سی سال دیگر تو آن شهر بماند.

آیت الله مددی: نکنند، اما عملاً اینجا است. آقای خوبی حرفشان این است. ببینید، مقر. ببینید، خانه و تشکیلات و قصد

یکی از حضار: در مسقط الراس

آیت الله مددی: در مسقط الراس خانه ندارد حالا خانه هم دارد.

لذا در، کسانی که فتوا دادند وطن شرعی، وطن شرعی اصطلاحی است بین ما که کسی که شش ماه بماند یک جا و مقر زندگیش باشد وطنش هم می گوید حتی اگر سی سال گذشت از آنجا رفته بیرون اصلا همین که آنجا رسید باز نماز تمام بخواند. این را آقای خویی قائلند، مثلا شرعی. مشهور قائل نیستند، ما هم قائل نیستیم.

یکی از حضار: همان بر می گردد به اینکه چون قصد...

آیت الله مددی: چون این نیست.

یکی از حضار: اعراض نکرده از آنجا.

آیت الله مددی: درست است، اعراض نمی خواهد، قصد نمی خواهد. سی سال است مانده در این حوزه قم مانده، زندگیش اینجا است. می رود مشهد، بر می گردد به قم. به مسقط الراسش که نمی رود که.

یکی از حضار: اولی مسقط الراس است.

آیت الله مددی: باشد مسقط الراسش باشد. چه نکته ای دارد؟

یکی از حضار: آنجا وطنش است؟

آیت الله مددی: نه، دیگر آمده اینجا مانده پنج سال هم بماند وطنش اینجا است. وطن نمی خواهد، عرض کردم کلمه وطن در روایات، استوطنه داریم سته اشهر.

در روایات ما، این که پیغمبر فرمود سفر، این امر عرفی است. امر عرفیش این است، جایی که اثاث و زندگی، زن و بچه و خانه و اثاثش اینجا است. معیار دیگر، جای دیگر هم برود بر می گردد به اینجا. به مسقط الراس که بر نمی گردد.

یکی از حضار: کسی دو تا وطن داشته باشد، دو وطن دارد،

آیت الله مددی: شش ماه به شش ماه گفتند. بعضی ها گفتند خیلی خب چهار ماه هم اشکال ندارد. خیلی زیاد، مثلا یک کسی دوازده تا جا عوض می کند هر ماه، این معلوم نیست، ذووطنین است.

یکی از حضار: تابستان می رود یک جایی مثلا هر سال، آنجا هم وطنی دارد؟ می رود

آیت الله مددی: اگر می رود به عنوان تفریح و بر می گردد، مثلاً سه ماه تابستان، آن وطن حساب نمی شود.

یکی از حضار: قبلاً آنجا متولد شده، آنجا مسقط الراسش است.

آیت الله مددی: باشد مسقط الراسش، زندگی ندارد آنجا، مگر زندگیش نیست.

یکی از حضار: یک خانه ای هم دارد آنجا استاد.

آیت الله مددی: خیلی خب، خانه هم داشته باشد. ثم ماذا؟ اگر خانه داشته باشد آقای خوبی می گوید بله، آن وطنش است که اصطلاح

گذاشتند وطن شرعی. چون می گویند عرف این را وطن نمایند.

یکی از حضار: عرف اینطور می گوید، می گوید این آقا بچه اینجا است.

آیت الله مددی: می گویند بچه آنجا است، نمی گویند وطنش آنجا است. نمی گویند سفرش از آنجا است.

یکی از حضار: خانه اش هم آنجا است.

آیت الله مددی: عنوانی که دارد رسول الله فرمودند در سفر، عنوان سفر را در نظر بگیرید.

و لذا عرض کردیم کسانی که عنوان سفر، این هم نکته ای است ها، این برای این است که این آقایان عنوان ضرب فی الارض را نگرفتند.

آن آقایانی که می گویند آیه مبارکه در سفر است ضرب فی الارض را معیار قرار دادند. آن آقایانی که می گویند آیه در خوف است، صلاة

خوف است، ضرب فی الارض هم معیار نیست. چون رسول الله عنوان مسافر، سفر، این در کلام رسول الله آمده، این در آیه نیست، آیه

صلاة مسافر در آیه نیست. این در روایت است، آن هم عنوان سفر. سفر بعد از مقرر زندگی است. مقرر زندگی جایی که اساس و خانه و زندگی

و زن و بچه، جایی هم می رود به اینجا می آید، به مسقط الراسش نمی رود که.

یکی از حضار: استاد، پس معلوم است جناب عالی قائل به دو تا وطن نیستید.

آیت الله مددی: چرا می شود، شش ماه قم شش ماه تهران است. می شود، چه اشکال دارد؟

یکی از حضار: فقط قصد اعراض

آیت الله مددی: این فقط، فقط فرقی این است، کسی که ذووطنین است در بینشان باید نماز قصر بخواند.

اما اگر یک کثرت سفر به تهران دارد، بینشان هم نماز تمام، شکسته است، نماز تمام است، معذرت میخواهم. اگر کسی هفته ای دو روز برود تهران دانشگاه، بعضی از دوستان سوال کردند، تدریس می کنید؟ هفته ای دو روز می رود تهران برنامه دارد. آن کثرت هم باید برنامه ریزی باشد، شرح مفصل در بحث صلاة مسافر دادیم. برنامه اش این است که هفته ای دو روز برود تهران و برگردد، این کثیرالسفر است؛ هم در قم، هم در تهران، هم در راه نماز تمام است. دقت کردید؟

اما این عشایر، شش ماه یک جا هستند، ییلاق قشلاق به اصطلاح، شش ماه یک جا هستند. این در راه نمازش قصر است، یعنی دقت کنید این عناوین فرق می کند. ذووطنین در راه قصر است، در وطنش شش ماهه...

یکی از حضار: آنها را قبول داریم که نمازش شکسته است.

آیت الله مددی: نه، اگر کثیرالسفر باشد در راه هم تمام است. این ظرافت های فقه است.

این که میفهمند فلانی فقیه هست یا نه، من می گویم اینها را که این ظرافت های فقه را متلفت بشوید. این که صاحب عروه قدس الله سره الشریفه شریف، ایشان برداشته فرموده مثلا کثیرالسفر بعد هم من بیوتهم معهم. بیوتهم معهم سفر صدق نمی کند. چون جایی ندارد، مبدا سفر ندارد. ذووطنین مبدا دارد، یک وطنش تهران است یک وطنش قم است. مقبول است، حرف معقولی است. شش ماه اینجا است، شش ماه آنجا است، حرف معقولی است. اما تو راه باید نماز شکسته بخواند.

یکی از حضار: یعنی قید شش ماه خیلی مهم است، شش ماه آنجا شش ماه آنجا؟

آیت الله مددی: معلوم نیست، عرف بیش از دو وطن یا سه وطن قبول بکند.

یکی از حضار: حالا دو وطن را قبول می کنیم؟

آیت الله مددی: بله دو وطن مسلم است. آخر این هم در کثرت، مثلا هر ماهی یک جا است. آیا این در، این مشکل است، یک مقدار مشکل می شود. این شبیه بیوتهم معهم می شود. این شبیه بیوتهم معهم می شود.

اما کسی آمده سی سال در نجف مانده، خب بابا این دیگر مقرر زندگیش است دیگر. این هنوز مسافر است؟ چون مسقط الراسش رشت بوده. این کجا مسافر بهش گفته می شود عرف؟ می رفتند کربلا یک جمعه بر می گشتند به نجف قصد ده روز می کردند. خب خلاف ظاهر است انصافا.

آقای حکیم رحمة الله فرمود نه، در عروه هم دارد. در عروه که گفته بله، وطنش نیست، وطنش نیست، وطنش همانجاست و این باید در این سی سال قصد بکند اگر می خواهد برود بیرون. انصافا خلاف ظاهر است، جدا، چهار، پنج سال هم بس است، نمی خواهد سی سال. لفظ سی سال را به کار برده، چهار، پنج سال هم بس است. سی سال نمی خواهد. این، حالا من، بنا نبود در این بحث وارد بشویم چون شما ما را وارد کردید. این لطافت های فقه است، این ظرافت های فقه است. ببینید، یک جا می گوئیم در بین راه هم نماز قصر بخواند. یک جا می گوئیم در بین راه نماز تمام بخواند. مثل بیلاق، قشلاق، بین راه نماز باید قصر بخواند. چون شش ماه بیلاق است، شش ماه قشلاق است. در آن شش ماه نمازش تمام است. روشن شد؟ اما در راه قصر است، مسافر است. اما کثیرالسفر در راه هم مسافر است، در آنجا هم که می رود مسافر است. در همه ی حالات تمام میخواند. در راه هم تمام میخواند.

این بیوتهم معهم هم همینطور است، چون سفر ندارد، مقصد، مبدا ندارد، وقتی مبدا ندارد سفر ندارد. هر جا که می رود نماز تمام است. تو راه هم تمام است. اصلا جایی، هر جا که می رود نماز تمام است. بیوتهم معهم هر جا که می رود نماز تمام است. شبیه همان به حساب کثیرالسفر. دقت کردید؟ حالا از بحث ظاهرا خارج می شویم به خاطر این کلمه استطاعت، بحث ما را مشوش کرد.

و بعد ذلک نقول، مرحوم نائینی میفرماید پس این که ایشان فرمودند، ایشان میخواهند بگویند قید تارة متصل کما اذا ورد حج مستطیعا. ببینید، ایشان مستطیعا را قید زده و گفته این مشکوک است به هیئت، صل متطهرا را گفته به صل می زنیم، به ماده می زنیم. خب حرف عجیب غریبی است.

و دارالامر بین رجوع الاستطاعه الی الوجوب یعنی هیئت، حتی لا یجب تحصیلها، چون قاعده گذاشتند، اگر قید به هیئت بخورد مفروض است، اگر قید به ماده بخورد مطلوب است. فرقی این است. مفروض الحصول، مطلوب الحصول. اگر قید به هیئت خورد یعنی انجام بده. نه اینکه اگر اتفاق افتاد. اگر قید به ماده، معذرت میخواهم، اگر، اما اگر قید به ماده خورد یعنی، یعنی طهارت را حاصل بکن تا نماز بخوانی.

او الی الحج حتی یجب تحصیلها. مثال هایشان هم خیلی عرض کردم فرضی، ظاهرا دارند بحث های فرضی و خیالی می کنند. و الا نمی شود در یک کلام واحد، در یک صفحه حج متطهر، صل متطهرا را یک جور معنا بکنند، حج مستطیعا را یک جور معنا بکنند. خب دیگر حالا اشکال ندارد از این فرضیات در کلام.

و اخری یکون منفصلا كما اذا ورد حج و بعد ذلك ورد دليل منفصل يدل على اعتبار قيد الاستطاعه. فرق بين مخصص متصل و مفصل ان شاء الله در بحث عام و خاص خواهد آمد. یکی تاثیر در ظهور دارد، یکی تاثیر در حجیت دارد. آقایان اینطور فرق گذاشتند. اگر قید متصل بود، ظهور کلام را عوض می کند. اگر قید منفصل بود، ظهور کلام منعقد می شود، حجیتش را عوض می کند. روشن شد چه می خواهیم بگوییم؟

اگر گفت اکرم العلماء الا الفساق منهم، اینجا از همان ابتدا ظهور درست می کند. ظهور درست می کند. اما اگر گفت اکرم العلماء بعد از مدتی گفت لا تکرّم فساق العلماء، آن ظهور منعقد شد، حجیت پیدا نمی کند نسبت به فساق، حجیت را، درست است؟ اگر منفصل شد در حجیت تاثیر میگذارد. اگر متصل شد در ظهور تاثیر میگذارد. روشن شد؟ فرق بین این دو تا؟ اینی که ایشان می گوید متصل. بعضی ها می گویند آقا فرقی نمی کند.

یکی از حضار: حکم فعلیت پیدا می کند بعد از قید؟

آیت الله مددی: بعد از قید حکم فعلیت پیدا می کند.

فقط فرقی این است. حالا عرض کردم این مسئلهی تخصیص، اصل مسئلهی تخصیص و خصوصیاتش یک بحث خاصی دارد چون ما نظرات خاص داریم. این من اجمالا عرض میکنم. در قانون، یعنی در اصول اسلامی به طور کلی اولین کسانی که بحث تخصیص را مطرح کردند شافعی در اول قرن سوم است، در آخر قرن دوم. و حتی این آیه را ذکر می کند خذ من اموالهم صدقه، بعد پیغمبر از ۹ چیز گرفت، می گوید پس تخصیص می زند. این بحث تخصیص کتاب به سنت هم آنجا پیش آمد. چون اموالهم مطلق است، رسول الله از ۹ چیز گرفتند. پس این شد تخصیص.

در همین بحثش باز یک جا دیگر می گوید که خذ من اموالهم صدقه، این سنت رسول الله بود که از ۹ چیز گرفت. من انصافا، قصه شافعی، مرد واقعا دقیقی است انصافا. کسی که الام را خوانده باشد، چون ما با الام یک مدتی مانوس بودم. ترتیبش اینجوری است، اول باب یک حدیث می آورد، بعد شروع می کند تفریعات و مباحث اجتهادیش. خیلی دقیق، آدم دقیق النظری است انصافا، نمی شود انکار کرد. خیلی لطافت های خوبی در کلامش هست. عمرش هم زیاد نبود، پنجاه و چهار سال بوده یعنی خیلی مثل ماها پیرمرد نشده بود. غرض تا سن پنجاه و چهار سالگی واقعا خب آثارش هم زیاد است، همین الام واقعا کتاب قابل استفاده ای است. ما انصاف داریم در همه قضایا.

یک وقتی عده ای از علمای شافعی مال کردستان پیش من آمده بودند، یک کمی صحبت کردیم پیرمردی گفت این آقا منصف است. گفت این آقا خیلی منصف است، به من اشاره کرد. حالا غرض انصاف چیز خوبی است. و تعجب از ایشان، ما در، خب این نکته را گفتم که بدانید خیال نکنید روایات ما ساکت است. در روایات ما گفته نه، سنت و فریضه.

می گویم شافعی یک دفعه گفته تخصیص، همین آیه را، یک دفعه گفته فریضه خذ من اموالهم، سنت ۹ چیز، این را دارد، این هم دارد. اما در روایات ما تخصیص نداریم. یک عبارتی هست در اول تفسیر به حساب علی بن ابراهیم، آنجا که در موردش شرح دارد که آن اول مال کیست و فلان، در قرآن عام است و خاص، ناسخ است و منسوخ، حالا این را بحث کردند. لفظ تخصیص ما نداریم.

و عرض کردیم، این نکته را حالا نمی خواستم وارد این بشوم. عرض کردیم، ایشان با تمام ذکاوتی که دارد ملتفت نشده، تخصیص یک چیزی است، سنت و فریضه چیز دیگری است. این را ملتفت نشده ایشان. اگر تخصیص باشد یعنی مراد جدی است وقتی خدا گفت خذ من اموالهم مراد جدیش همان ۹ تایی است که پیغمبر قرار دادند. روشن شد؟ این اسمش تخصیص است. اما اگر گفت خذ من اموالهم صدقه فریضه بود، سنت، ببینید در روایات ما دارد و سن رسول الله فی تسعه اشیاء، اشیاء غیر منصرف است. فی تسعه اشیاء، نکته‌ی صرفی اش هم جای خودش، چون در وزن اشیاء هم فرق کردند که بحث کردند که وزن اشیاء بر چیست. فی تسعه اشیاء و عفی اما سوا ذلک. ببینید دقت کنید، عفی. این معنای سنت است.

معنای تخصیص این است که خود آیه مرادش نه چیز است. تعجب است ایشان فرق نگذاشته. مطلب را پشت سر هم آورده. در روایات ما به عنوان سنت و فریضه آمده. آن وقت اگر به عنوان سنت و فریضه باشد ممکن است یک حاکم مصلحت بداند زکات یک چیزهایی بگیرد که رسول الله قرار نداده. کما اینکه در روایت داریم که امیرالمومنین از اسب زکات می گرفتند. روایت داریم. از آن طرف هم گفتند قال، عفی رسول الله اما سوا، پس جمعش کردند به اینکه این که امیرالمومنین می گرفته مستحب است. فصلی است در عروه، فصلی است مستحب الزکاه در چهار چیز که یکیش هم اسب است. دلیلشان هم همین است.

ما عرض کردیم زکاتی را که امیرالمومنین، حکم حکومتی است. اگر ما هم زمان امیرالمومنین بودیم واجب بود، نه اینکه مستحب بود. چون گفت عفی، نگفت نیست، عفی. روشن شد چقدر فرق می کند با همدیگر؟ تخصیص یک چیزی است، سنت و فریضه یک چیز دیگر است. این تخصیص را که ایشان آورد تو عالم اصول جا افتاد. یکی از، چون آقایان نمی دانند، شیخ طوسی این قاعده را اعمال کرد. قمی‌ها چون دنبال حدیث بودند، دنبال این قصه نبودند. شیخ طوسی چون دنبال فقه و اصول بود، این قاعده را راه انداخت.

خیلی از روایاتی را که مثلاً شیعه اسقاط کرده بود قبل از ایشان، گفت نه آقا، این عام و خاص است، چرا القائش می‌کنید قبولش نکنید عام و خاص است، تخصیص می‌خورد. در خیلی از موارد هم تا الان مقلد شیخ طوسی هستند. این ریشه‌هایش را گفتم که بدانید چه جوری این تخصیص در بین ما جای خودش را باز کرد. اول در اصول آمد. قمی‌ها دنبال حدیث بودند، کار به تخصیص و اینها نداشتند. روشن شد چه می‌خواهیم بگوییم؟

پس بنابراین زکات در خیل مستحب نیست. البته شش‌تای دیگرش هم نقل کردند. زکات به معنای صدقه دادن در همه چیز مستحب است، چرا چهار چیز نوشتید؟ کتاب زیاد داری صدقه بده، کتاب خوب هم داری صدقه بده. فرقی نمی‌کند. نمی‌خواهد چهار چیز باشد که. استحباب در همه اش ثابت است. نمی‌خواهد بگوییم اسب. فعل امیرالمومنین فعل حکومتی است، ما هم بودیم واجب بود بدهیم چون امام امر فرمودند. روشن شد چه می‌خواهیم بگوییم؟

این فرق بین سنت و فریضه و بین تخصیص است. اگر تخصیص گفتیم بله، امیرالمومنین فعلش مخالف با ظاهر کتاب است. اما اگر تخصیص نگفتیم، سنت و فریضه گرفتیم، نه، مشکل ندارد. می‌تواند امیرالمومنین، امیرالمومنین فرمود بر ۱۰ چیز دیگر زکات قرار داد، هیچ مشکل خاصی ندارد.

البته ما عرض کردیم، این مسلمان‌ها اسمش را زکات گذاشتند و الا کاری که امیرالمومنین کرد با اصطلاح زکات نمی‌سازد. چرا؟ چون زکات نصاب دارد، اسب نصاب ندارد. اسب برای هر اسب عربی اینقدر، برای اسب غیر عربی اینقدر. هر اسبی هم اینقدر، این که زکات نصاب ندارد که. این یک مالیاتی است گذاشتند. این به مالیات شبهه است تا به زکات. آنها هم نصاب دارند، پنج تا و ده تا و یک دهم، معین است، نصاب‌های معین دارند. این نصاب ندارد اصلاً. نسبت معینی هم ندارد.

عرض کردیم به طور طبیعی زکات دو و نیم درصد است. در سابق می‌گفتند نصف عشر یعنی یک چهلم. عشر یک دهم است، نصف یک دهم به حساب نصف العشر نصفش یک چهلم است، یک چهلم به حساب، از ده تا به حساب نصفش دو و نیم درصد، ربع العشر یکی از حضار: نصف العشر می‌شود بیست تا.

آیت الله مددی: ربع العشر، مثل اینکه باید باشد.

یک چهلم، به هر حال یک چهلم است. که دو و نیم درصد است.

یکی از حضار: یک چهلم

آیت الله مددی: ربع العشر می گویند، الان من اشتباه کردم. دقت می کنید آقا؟ برگردیم به کلام ایشان.

پس فرق بین متصل و منفصل هم ان شاء الله روشن شد و این اصطلاح هم تا حدی روشن شد.

و دار امرها بین الامرین فان كان القيد متصلا بالكلام فلا اشكال في اجمال الكلام. چون دو تا اطلاق داریم نمی دانیم تقييد به این می خورد یا به آن. و هر دو هم علی حد سوا، پس کلام مجمل است. من عرض کردم کنار، ان شاء الله خواهیم آمد. اصلا ما تصویر دو تا اطلاق نمی کنیم. اصلا تصویر دو تا اطلاق، اطلاق منعقد نمی شود اصلا. همین که ایشان گفت اجمال کلام، اطلاق دیگر مطرح نیست. حيث حينئذ لا احتفاه بما يصلح لكل الامرین بلا معین. عرض کردیم معین کثرت تقييد هیئت است، متعارف تقييد هیئت است. فلا يكون للهيئة اطلاق و لا للمادة لاتصال كل منهما بما يصلح للقرينيه. و لا يمكن التمسك باطلاق احدهما بعد العلم الاجمالي بورود القيد على احدهما. بعد العلم الاجمالي نه اینکه اجمال است، اطلاق منعقد نمی شود. نه بین دو تا اطلاق اجمال است. اصلا اطلاق نمی آید.

بل لابد حينئذ من الرجوع الى الاصول العمليه و سيأتي البحث عن ذلك. این آخر در بحثی که در صورت شک بود، سی صفحه فاصله انداخت بین، اینجا من تا آخر بحث نگاه کردم بحث اصول عملیه را ندارد. حتما مرادش آخر کتاب است به بحث اصول عملیه می رود و الا تو این بحث اصول عملیه را ندارد. دو سه جلد فاصله انداخته و سیاتی البحث عن ذلك. بحثش در اصول اولیه در جلد، بحث اصول عملیه است. من تا آخر بحث نگاه کردم متاسفانه یا یادشان رفته یا مقرر یادش رفته یا حواسشان نبود. آنجا سی صفحه فاصله انداخت صورت شک را. اینجا نگاه کردم بحثش تمام می شود اصول عملیه را ندارد.

و و اما لو كان القيد منفصلا فهذا هو الذي ذكر الشيخ فيه وجوب وجهين لرجوع القيد الى المادة لا الى الهيئة.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين